

اکابر

نُه بار تا کمر خَم می شوم
صد بار ز کم ، کم می شوم
تا اینکه من اولاد آدم می شوم

روشنفکر مرجانی!
نشستن را نرنجانی
که در جم هوری شیرپور
شهروندِ بی وَند نمی شوم
وَند را زند و پازند نمی شوم
اگر شوم
پسوند و پیشوند نمی شوم
خورجین به پشت
سنگین تر از حضور دماوند می شوم
و در حویلی ارگ از پس هر پند و پیوند
ژوند ژوند ژوند می شوم

عقلها را تلالو میزند با حذف لام در بیشه ی آلام
دهن ها را جراحی میکند با نفی نون تا دیو/بند تا خطبه خوانی در پچیرآگام
درون چشمه قندت بچرخان زلف لیلا را به چشمانم شباهنگام شباهنگام
که چرخانم
بقول ایما

- در قعر آتشفهای سی و سه ساله
خلیل آسا به گلهای آفتابگردان به گلبرگهای ابریشم نپیوستیم -

نع

نع

نمرود زنده است

فرهود مرده است

سی و سه بار تا کمر قات باید شد

هر بار با یک جفت بروت یک خوشه ریش مات باید شد

روشنفکر - زیتونی !

می بینی نمی بینی

آنچه می کارند و میکارم و میکاری

می چینی نمی چینی

خوب است که از نوک بینی

بلندتر را نمی بینی نمی بینی

وگرنه

غفلت مانند ایدز در زیر پیرهننت تا تنهایی های عریانت ادامه پیدا میکرد

ناتوانی های مستور و لرزانت یکی پی دیگری فاش تر از فاش می شدند

روشنفکر دیوانی

بروی فرق میمانی

اگر برپا اگر انگشت اگر دستار نگردانی

شریعت ژغ

دارالاسلام / 1996 / کابل

زنان حق کار و تحصیل ندارند

مردان بدون ریش شرعی و عطر و سرمه و عمامه مطرودند

تشیع جزیه بر دوشند

هندو و سک بر خویش علامهٔ فارقه بزنند

پوشیدن تنبان سفید و بوت کری بلند برای زنان قدغن

ساز و سرود، عکس و تصویر، بودنه بازی و کفتر بازی قبیحه و منکرات

زیرناف و زیر قول، بلاانقطاع در ملای عام سرگردان

34.000.000 گردن گیرمانده در جال جهانگیران

در ملل متحد دانه های تسبیح را بر مدار صفر های تبرزین می ریزند

از لای لبخند سپید بر بنی آدم اعضای یکدیگرند گل میخک می بیزند

دارالاسلام

دارالکفر

بالمعروف و بالمصروف را در خشتک یک تنبان و یک پتلون می دوزند

وقتی بُت های ریشدار

نکتایی های بنفش و موجدار

بر شُکوهِ شنگ و بلورین می چرخند

کمرم اندر نمک فضای سوختن گیرد

دهنم با تار خود هوای دوختن گیرد

روشنفکر مرجانی

اگر انگشت نجبنانی

بزیر دست خویش محبوس میمانی

بگذار که صدمبار دگر دستم به ناف عقلم به جیب گردن تا کمر خم بمانم

لاف در دماغ گوش در بغل لم بمانم

آب در گلو بحر در دهن شبنم بمانم

مدنیت ژغ

دارالحرب /2006/ کابل

120 حزب الاضطرار

857 شهنشاه تاجدار

6.420 کارشناس نامدار

156.439 اغیار چکمه دار

0 دیالوگ

34.000.000 مونولوگ

دارالحرب را دارالمجانین کردند

دارالاسلام را دارالمساکین کردند

دارالغم را در هر بهار دارالغلامین کردند

الگردن را ریسمان حسنک در دارالسلطین کردند

روشنفکر مرجانی

بروی فرق میمانی

اگر پلکان نجیبانی

مانند تربوز قطغن علاوه بر قدغن بدست خود قاش می شوی

آنجا برو اینجا مرو بالا بدو پائین مدو یکه یکه فاش می شوی

ترا نامی نباشد خوشتر از شور المشنگه

مرا نامی نباشد خوشتر از شور المشنگه

الم شنگه

الم

وقتی بروت گاه مونسستی

در یک خوشه ریش مش روعه به معراج میرسد
اساطیر مادری

در زیر چادری به انتقام زلالین می رسند
کلک ها در تنهایی لبها ناب و بلورین می شوند
برگه های رأی

با وای وای

در یک شکم نان

در یک غنچه لبخند تیغی گم می گردند

می گردند ؟

درون چشمه قندت چه طوفانی ز اشک شوکران برپاست ؟؟

جولای 2011

هالند / هاگ

محمدشاه فرهود
